

ابن ابی العوجا و امام صادق(ع)



عبدالکریم بن ابی العوجا، یکی از افرادی است که در سده دوم هجری/هشتم میلادی به زندیق معروف بودند. وی بدون ترس، در مراکز مقدس مسلمانان حاضر شده، به اظهار عقاید خود می‌shy&پرداخت. گفت‌shy&وگوهای او با امام صادق(ع) و شاگردان ایشان، شیوه استدلال جعفر بن محمد(ع) را با کسانی که به آفریدگار اعتقاد نداشتند، نشان می‌shy&دهد. این مقاله علاوه بر بیان عقاید و مسلک ابن ابی العوجا، به بررسی گفت‌shy&وگوهای او با امام صادق(ع) می‌shy&پردازد. واژه‌shy&های کلیدی: امام صادق(ع)، عبدالکریم بن ابی العوجا، زنداقه، دهریون، ابن مقفع.

مقدمه

عبدالکریم بن ابی العوجا، [1] از زندیق‌shy&های مشهور سده دوم هجری بود و در زمره تمیم بصره و از قبیله بکر بن وائل شمرده می‌shy&شد. [2] پدرش قریظ بن حجاج، پس از آن که در بین قوم خود به قتل متهم شد، به خراسان رفت و در آن‌shy&جا به ابی العوجا مشهور گردید. [3] وی در زمان فعالیت‌shy&های ابومسلم، جاسوس دوجانبه بود و با هر دو گروه مروانیان و عباسیان ارتباط برقرار کرد، به همین علت متهم گردید و به قتل رسید. [4]

عبدالکریم، شاگرد حسن بصری (د: 110/728م) بود، ولی از آن‌shy&جا که در سخنان حسن بصری در باب «جبر و اختیار» تناقض‌shy&هایی مشاهده کرد، از او جدا گردید. [5] وی به شهرهای مکه، مدینه و سرانجام کوفه سفر کرد. علت رفتن او به کوفه دقیقاً روشن نیست، اما گفته شده است که چون جوانان و خردسالان را فریب می‌shy&داد، مورد تهدید عمرو بن عبید، متکلم مشهور، (د: 144/761م) قرار گرفت و ناگزیر به کوفه گریخت. [6] والی کوفه، ابوجعفر محمد بن سلیمان او را دستگیر کرد و در سال 155/177م به قتل رساند. [7] بلاذری، علت قتل او را بی‌shy&احترامی به قرآن، مسخره کردن نماز و به کار بردن کلمات زندیق‌shy&ها ذکر کرده است. [8]

سخنانی بین امام صادق(ع) و ابن ابی العوجا رد و بدل گردید که در منابع متقدم شیعه، چون اصول کافی از کلینی (د: حدود 328/939م)، توحید از شیخ صدوق (د: 381/991م)، امالی از سید مرتضی (د: 436/1044م)، احتجاج از طبرسی (د: 560/1164م) و نیز در آثار شیخ مفید (د: 413/1022) و شیخ طوسی (د: 460/1067م) آمده است.

عقاید ابن ابی العوجا

ابن ابی العوجا در تاریخ، به فردی دهری، [9] ملحد [10] و بیش از همه زندیق، [11] مشهور است. زندیق در گستره زمانی، معانی گوناگونی داشته است. [12] این کلمه، پیش از اسلام در ایران و عربستان رواج داشت و غالباً به پیروان مانی گفته می‌shy&شد. به نظر می‌shy&رسد که اعراب حیره، سبب آشنایی عرب‌shy&ها با زندیق‌shy&ها شده بودند. جالب توجه این‌shy&که اغلب مخالفان پیامبر(ص) در مکه به زندقه منسوب بوده‌shy&اند. [13] در سده‌shy&های نخست اسلامی هم «زندق» غالباً به پیروان مانی گفته می‌shy&شد. مهدی عباسی (خلافت 169 - 158/784 - 774م)، مهم‌shy&ترین وظیفه خود را مبارزه با زندیق‌shy&ها می‌shy&دانست. وی آنان را کسانی خوانده است که مردم را به اموری فریبنده با ظاهری بس آراسته و نیکو دعوت می‌shy&کنند. [14]

در این زمان، زندیق در دو معنای عام و خاص به کار رفته است:

1. زندقه خاص، همان پیروان مانی بودند که بی‌shy&اعتقادی آنها ناشی از حیرت و تردید در مبدأ و غایت وجود بود و جنبه‌shy&ای عقلی و فلسفی داشت. این گروه از زندیق‌shy&ها تا حدودی تحت نفوذ فلاسفه یونان قرار گرفتند، ابن مقفع، وراق و ابن راوندی در این دسته قرار گرفته‌shy&اند.
2. زندقه به معنای عام، کسانی بودند که اهل ادب و شعر بودند و ظاهراً به دین اسلام علاقه نداشتند. بی‌shy&اعتقادی آنها برای رهایی از قید تکلیف شرعی بود که برخی از خلفای اموی، چون یزید بن معاویه و ولید بن یزید و نیز بعضی از شاعران اوایل عصر عباسی، مثل ابونواس و بشار بن برد، بدان فکر تمایل داشتند و در حقیقت بازگشت به عقاید دهریه و معطله عهد جاهلیت عرب بوده است. [15]

در پاسخ به این سؤال که «ابن ابی العوجا جزء کدام فرقه از زنداقه بوده است؟»، ابن الندیم او را از رؤسای مانوی دانسته [16] و مقدسی [17] هم وی را از مانویان شمرده است. زرین‌shy&کوب، در یک کتاب، او را از مانویه دانسته که با زندقه اعراب جاهلی تفاوت بسیاری دارند [18] و در کتاب دیگر خود [19] آورده که ابن ابی العوجا ظاهراً زندیقی از نوع اهل مجون [مجون و ماجن به کسی گفته می‌shy&شود که ترسی از کاری که انجام می‌shy&دهد و آنچه درباره او می‌shy&گویند ندارد. همچنین به کسی که مرتکب کارهای فضیح و کارهای قبیح و ناپسندیده می‌shy&شود، کم حیا] بوده است. [20] هر چند بعضی از مؤلفان، وی را به داشتن گرایش‌shy&های مانوی متهم کرده‌shy&اند؛ در واقع، او درباره دین و اخلاق لاپابالی بوده که شیوه زندگی طرفای دربار خلفا را نشان می‌shy&دهد. [21]

براساس این توصیف‌shy&ها و نیز آن‌shy&چه از احتجاج‌shy&های او بر می‌shy&آید، در بعضی موارد، عقاید او با طریقه ثنویه و مانویه مطابقت نداشته و اغلب گرایش‌shy&های دهری را آشکار می‌shy&کند. [22] یعنی او را به عقاید زنداقه نوع دوم که اندیشه‌shy&های لاپابالی‌shy&گری و دهری داشته‌shy&اند، نزدیک

می‌شود؛ کند، زیرا مانویان، جهان را مبتنی بر دو اصل ازل و نور و ظلمت می‌شمارند؛ پنداشتند، مردم را به ترک دنیا دعوت می‌شد؛ کردند و به نوعی معاد اعتقاد داشتند؛ [23] در حالی که دهریون، لذات جسمانی را توصیه می‌کردند؛ براساس اعتقاد به نوعی اصالت ماده، نفس رامادی و جسمانی می‌شمردند و به چیزی جز ماده قائل نبودند و حشر و معاد را نیز انکار می‌کردند. [24] عقاید ابن ابی العوجا، با توجه به بحث می‌شود؛ هایی که با امام صادق (ع) داشته - و در ادامه به آن می‌شود؛ پردازیم - به این گروه نزدیک می‌شود؛ تر است. شعر بشار بن برد (د: 167/783م)، از دوستان ابن ابی العوجا و یکی از زندافه نیز ابن نظر را تأیید می‌کند.

قل لعبد الکرم باین ابی العو

جاء بعث الاسلام بالكفر مرفا

لاتصلي و لاتصوم فان صمت

فیعض النهار صوماً دقیقاً

لاتبالي اذا اصبت من الخمر

عتیقاً لاتكون عتیفاً

لبت شعري غداه حیلت

في الجند حنیفاً حلیت ام زندیفا [25]

عبدالکریم ابن ابی العوجا در گفت‌وگوها و سخنان متعدد، به رد خداوند و مخلوق بودن انسان معتقد بود. او پیامبر (ص) را قبول نداشت، ولی سؤالاتی درباره آن حضرت مطرح نداشت؛ با آن که امام صادق (ع) از او خواست که اگر درباره پیامبر و کار او شک دارد، سؤال کند، جوابی نداد [26] و در واقع عقل او در شخصیت پیامبر (ص) متحیر و درمانده بود. وی به خصلت می‌شود؛ های نیکوی پیامبر اشاره می‌کرد؛ ولی ترجیح می‌داد که این بحث را رها کند و به مطالب دیگر بپردازد. [27] ابن ابی العوجا درصدد بود، که با جست‌وگو می‌شود؛ وجود در موارد متناقض قرآن، آن را رد کند. وی هم می‌شود؛ چنین منتقد حج و قوانین دیگر اسلام بود. علی می‌شود؛ رغم این عقاید، گاه به اسلام تظاهر می‌شود؛ نمود؛ از این رو سید مرتضی امثال او که با تظاهر به اسلام، در نهان مقاصد باطنی خود را اجرا می‌کردند، برای اسلام و مسلمانان خطری بزرگ دانسته است. [28] گفته شده که گاهی نماز می‌شود؛ خواند و علت آن را عادت بدن و رسم شهر و نیز ارضای خانواده و فرزندان می‌شود؛ دانست؛ [29] ولی قطعاً به ماوراء الطبیعه اعتقاد نداشت. [30] وی هنگامی که یقین کرد کشته خواهد شد، اعلام کرد چهارهزار حدیث جعل و وارد متون اسلامی کرده؛ به گونه می‌شود؛ ای که حرام را حلال و حلال را حرام جلوه داده است. [31]

ابن ابی العوجا ظاهری آراسته داشت، کلامش فصیح، ولی تند و تیز بود؛ از این رو مردم از هم می‌شود؛ نشینی با او خودداری می‌کردند. طرفداران وی به دفاع از او برخاسته یا او را مدح کرده می‌شود؛ اند. ابن مقفع از مداحان وی شمرده شده که شعری نیز در ثنائی او سروده است. [32] البته متن شعر ابن مقفع نشان می‌شود؛ دهد که پس از مرگ ابن ابی العوجا سروده شده است، اما با توجه به این که ابن مقفع حدود سال 142/759م درگذشته است، ممکن نیست که این شعر را برای مرگ ابن ابی العوجا (م: حدود 155ه) سروده باشد. [33]

ابن ابی العوجا برای محکوم کردن امام صادق (ع) بارها نزد ایشان می‌شود؛ آمد و با امام بحث می‌شود؛ هایی انجام می‌داد. امام صادق (ع) پس از مباحثات متعدد با او، اعلام کرد که [وی] نسبت به اسلام، کور دل است و مسلمان نمی‌شود. [34]

گفت می‌شود؛ وگویی امام صادق (ع) و ابن ابی العوجا

زمان و چگونگی آشنایی امام صادق (ع) با ابن ابی العوجا مشخص نیست. اغلب گفت‌وگوهای امام صادق (ع) با او در مکه بوده؛ بنابراین به نظر می‌شود؛ رسد که ابن ابی العوجا در موسم حج به مکه رفته و با امام (ع) سخن گفته است. مواردی نیز وجود دارد که شاگردان امام صادق (ع) سؤال ابن ابی العوجا را نزد امام مطرح کرده و جواب آن حضرت را به او رسانده می‌شود؛ اند.

نخستین و مهم می‌شود؛ ترین بحث می‌شود؛ های او با امام ششم (ع) درباره پروردگار بوده است. در ایام حج، هنگامی که ابن ابی العوجا، امام صادق (ع)، ابن مقفع و فرد دیگری در مسجدالحرام نشسته بودند و ابن مقفع از دانش امام صادق (ع) سخن گفت، ابن ابی العوجا برای این که اثبات کند ابن مقفع نادرست می‌شود؛ گوید و جعفر بن محمد (ع) دارای آن عظمت علمی که ابن مقفع می‌شود؛ پندارد، نیست، تصمیم گرفت با امام بحث کند و ایشان را بیازماید. برای همین به نزد امام آمد و ابن صحبت می‌شود؛ ها در روزهای بعد نیز ادامه یافت. سؤال ابن ابی العوجا از امام این بود که اگر خدایي هست چرا بی می‌شود؛ واسطه، خود را به مردم نشان نمی‌شود؛ دهد و آنها را به پرستش خود نمی‌شود؛ خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند؟ امام (ع) با ایراد به این دیدگاه، فرمودند: قدرت خداوند در طبیعت نمایان است و ابن ابی العوجا با مراجعه به خویش قدرت او را خواهد یافت و در به وجود آمدن، مرگ، پیری، شادی، خشم و حالت می‌شود؛ های دیگر، وجود او دیده می‌شود؛ شود. [35]

روز دیگر ابن ابی العوجا به مجلس امام آمد، ابن بار امام با تشویق او به سؤال فرمودند: من در پرسش را به روی تو باز می‌شود؛ کنم و از او خواستند که بیان کند اگر ساخته شده بود، چگونه بود؟ وی با ذکر ویژگی می‌شود؛ های مصنوعات (ساخته شده می‌شود؛ ها)، به ابعاد دراز، پهن، گرد و... اشاره می‌شود؛ کند. امام می‌شود؛ فرماید: اگر برای مصنوع، صفتی جز این می‌شود؛ ها ندانی، باید خودت را هم مصنوع بدانی، زیرا همین ویژگی می‌شود؛ ها در وجود تو نیز دیده می‌شود؛ شود.

نکته جالب توجه، روش امام (ع) در بحث است؛ آن می‌شود؛ جا که ابن ابی العوجا می‌شود؛ گوید که این سؤال را هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام می‌شود؛ فرماید: فرضاً بدانی در گذشته از تو نپرسیده، از کجا می‌شود؛ دانی که در آینده هم نمی‌شود؛ پرسند. ایشان با این سخن، کوتاه فکری می‌شود؛ ها و پیش می‌شود؛ داوری می‌شود؛ های نادرست که بسیاری از مردم به آن گرفتارند، محکوم می‌شود؛ کند. در این می‌شود؛ جا امام (ع) با استفاده از تمثیل در استدلال خود، مطالب را به صورت تجربی تبیین می‌شود؛ فرماید: بگو بدانم اگر تو کیسه جواهری داشته باشی؛ در حالی که جواهر را ندیده و نمی‌شود؛ شناسی و کسی بگوید در کیسه تو اشرفی است و تو بگویی نیست و او بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو می‌شود؛ توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود که وسعت جهان هستی از کیسه جواهر بزرگ می‌شود؛ تر است شاید در این جهان مصنوعی باشد، تو که صفت مصنوع و غیرمصنوع را نمی‌شود؛ دانی، چگونه می‌شود؛ توانی وجود آن را انکار کنی؟

ادامه بحث در روز سوم مطرح شد. ابن بار ابن ابی العوجا از امام پرسید: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ ظاهراً مقصود او بحث مشهور «حدوث و قدم» ماده بود که بحث می‌شود؛ های دامنه می‌شود؛ داری بین دانشمندان طبیعی و علمای مسلمان به وجود آورده بود. امام (ع) دلیل حدوث اجسام را تغییر شکل، بزرگ و کوچک شدن، و انتقال آنها به حالت دیگر ذکر کردند، زیرا اگر جسمی قدیم باشد، نابود و متغیر نمی‌شود؛ شود و دو صفت ازلی و عدم با حدوث قدم با هم در یک چیز جمع نمی‌شود؛ گردد. عبدالکریم فرض را بر این می‌شود؛ گذارد که اگر اجسام همه به کوچکی خود باقی بمانند، چگونه به حدوث آنها استدلال می‌شود؛ کنی؟ امام در این جا بر توجه به واقعیت تأکید می‌شود؛ کنند و این که فرض خیالی درست نیست، زیرا بحث ما درباره همین جهان موجود است نه جهان دیگر. اگر این جهان را برداریم و جهان دیگری

جای آن بگذاریم، این جهان نابود شده و همین نابود شدن و به وجود آمدن جهان دیگر، دلالت بر حدوث دارد. البته در آن حالت هم امام پاسخ او را می‌دهد. [36]

سال بعد دوباره ابن ابی العوجا به مکه آمد و امام (ع) از او پرسید: آیا به عقاید قبلی خود باقی است و چون جواب شنید که بله، در برابر ابن ابی العوجا که می‌­خواست بحث را شروع کند، فرمود: در حج جدال نیست. امام با این سخن نشان داد که او درصدد یافتن حقیقت نیست، بلکه به مجادله می‌­پردازد و سخنی فرمود که سال قبل نیز در جلسه اول، بحث با ابن ابی العوجا را با آن سخن شروع کرده بود: «اگر حقیقت و فرجام کار چنان باشد که تو گویی - در صورتی که چنین نیست - ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می‌­گوییم - و این چنین نیز هست - آن‌­گاه ما در سرای دیگر نجات یابیم و تو هلاک شوی». [37]

دکتر زرین‌­کوب این سخن حکمت‌­آمیز را صورتی از بیان معروف پاسکال، [Pascal] دانشمند فرانسوی، دانسته است که حکمای اروپا «شرطیه پاسکال» [Paride Pascal] خوانده‌­اند؛ در حالی که قرن‌­ها پیش از پاسکال، امام صادق (ع) آن را مطرح کرده و مسلمانان با آن آشنا بوده‌­اند. [38]

در روایت دیگر آمده است که در هنگام مراسم حج، ابن ابی العوجا، ابن طالوت، ابن اعمی، ابن مقفع و چند تن از زندیقان در مسجدالحرام گرد آمده بودند، امام صادق (ع) نیز حضور داشتند. آن گروه از ابن ابی العوجا خواستند نزد امام رفته و با بحث‌­های خود او را محکوم و رسوا کند. زمان این بحث دقیقاً مشخص نیست؛ ممکن است پس از بحث قبلی بوده باشد، زیرا در آن هنگام ابن ابی العوجا چهره امام را نمی‌­شناخت. آن‌­چه مشخص است این که ابن بحث‌­ها پیش از سال 142ه (تاریخ مرگ ابن مقفع) بوده است. ابن ابی العوجا ابتدا از امام پرسید: آیا اجازه پرسش به من می‌­دهی؟ هر که عقده‌­ای در دل دارد باید بیرون اندازد. امام به او اجازه می‌­دهد که از هرچه می‌­خواهد سؤال کند. وی از مسخره و غیرحکیمانه بودن حج و دور خانه خدا گشتن، سخن می‌­گوید. امام پس از بیان حکمت حج به خداوند کعبه اشاره می‌­کند. ابن ابی العوجا می‌­پرسد: چرا خدا غایب است؟ امام جواب می‌­دهد: چگونه غایب است کسی که همراه خلق خود شاهد و گواه است و از رگ گردن به آنها نزدیک‌­تر است. [39]

ابن ابی العوجا که خداوند را جسم تصور می‌­کرد، پرسید که چگونه خدا می‌­تواند هم در آسمان باشد و هم در زمین. امام در پاسخ فرمود: تو او را مخلوق در نظر گرفتی که چنین سؤالی می‌­کنی؛ در حالی که هیچ جا از خدا خالی نیست و هیچ جا او را فرا نگیرد و هیچ مکانی نزدیک‌­تر از مکان دیگر نیست. [40] بار دیگر درباره بی‌­نیازی خداوند از امام (ع) سؤال کرد و امام پاسخ او را داد. [41] امام حتی او را به نامش توجه داد و پرسید کریم کیست که تو بنده او می‌­باشی؟ [42] اما ابن بحث‌­ها سبب نشد که ابن ابی العوجا از عقاید خود دست بردارد؛ وی هم چنان به تکرار سخنان گذشته خود می‌­پرداخت. روزی در حالی که بین محراب و منبر پیامبر در مسجدالنبی نشسته بود و با دوستانش بحث می‌­کرد به انکار خداوند پرداخت. در این هنگام مطالب او به گوش مفصل بن عمرو رسید و وی نتوانست تحمل کند و به او خطاب کرد که ملحد شده‌­ای! در پاسخ او ابن ابی العوجا از شیوه برخورد امام صادق (ع) با خودش یاد می‌­کند که چگونه این سخنان را شنیده و دشنام نداده و «او صاحب حلم و رزانت و خداوند عقل و متانت است. او را طیش و سفاقت و غضب از جا به در نمی‌­آورد. گوش می‌­دهد سخنان ما را و می‌­شنود حجت‌­های ما را تا آن که ما آنچه در خاطر داریم، می‌­گوییم و گمان می‌­کنیم که حجت خود را بر او تمام کرده‌­ایم». آن گاه با استدلال مختصر و محکم، کلام ما را پاسخ می‌­دهد. [43]

پس از این صحبت‌­ها، مفصل نزد امام صادق (ع) رفته و امام، شیوه صحیح استدلال کردن را به او آموزش می‌­دهند. روش استدلالی امام در این جلسه‌­ها، تمثیلی و با تکیه بر عقل و علوم طبیعی بوده است. امام، کسانی که مدبر عالم را تکذیب کرده و وجود آفات و شرور عالم را دست‌­آویزی برای انکار خالق و تدبیر و حکمت او تلقی می‌­کنند هم‌­چون کورانی توصیف کرده که داخل خانه‌­ای شده که در نهایت استحکام و نیکویی بنا شده باشد و در آن فاخرترین فرش‌­ها گسترده باشد و همه نیازمندی‌­های انسان، از انواع خوردنی‌­ها، نوشیدنی‌­ها، پوشاک و... در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل خود قرار داده باشند، چون آنها وارد آن خانه شده و کورانه پا زند در برابر ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده و آنها ندانند برای چه در آن موضع گذاشته شده و برای چه مهیا شده، به خشم آمده و بنا کننده سرا و سرا را مذمت کنند. [44]

به نظر می‌­رسد پافشاری ابن ابی العوجا بر عقایدی که بارها مورد انتقاد قرار گرفته و پاسخ آن را یافته است، او را در حسی ذلت روح قرار می‌­دهد و این پستی روح، جایی به نهایت خود می‌­رسد که قدرت خداوندی خود را در تولید کرم و در کثافت خود می‌­بیند و گمان می‌­کند که او هم خالق کرم‌­هاست، امام صادق (ع)، با چند سؤال خدابنداری او را در هم می‌­شکند: آیا خالق هر چیزی، مخلوق خود را نمی‌­شناسد؟ و او می‌­گوید: بلی، حال مرد و زن آنها و عمر هر یک را برای ما بازگو. [45]

وی درباره قرآن نیز با امام صادق (ع) گفت‌­وگو کرده است. او درصدد بود که جایگاه قرآن را در قلب مردم متزلزل سازد؛ از این رو با چهار تن از دوستانش درصدد نقض قرآن برآمدند و قرار گذاشتند که در سال آینده در مکه جمع شوند و ربع قرآن را نقض و باطل سازند و بدین وسیله کل قرآن باطل گردد؛ اما سال بعد که دور هم جمع شدند، از ناتوانی خود صحبت می‌­کردند، امام صادق (ع) بر آنها گذشت و آیه «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله» را تلاوت فرمود. [46]

ابن ابی العوجا در خصوص آیه «کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلوداً غیرها» (نساء/56) از امام صادق (ع) پرسید: چه می‌­گویی درباره این آیه که «هرگاه پوستشان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بیوشانیم تا همواره عذاب را بچشند»، گناه پوست دیگر چیست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آن پوست دوم، همان پوست نخستین است در صورتی که همان پوست اول نیست. آن گاه امام مثالی می‌­زند تا به فهم او نزدیک‌­تر باشد: اگر کسی خشت خامی را بشکند و خاک آن را در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی‌­باشد؛ همین گونه است بدن انسان. [47]

ابن ابی العوجا، سعی می‌­کرد که در قرآن تناقض بیابد. روزی از هشام بن حکم پرسید آیا خدا حکیم است و چون شنید بله، گفت: پس از قول «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان ختمت ان لاتعدلوا فواحدة» (نساء، 3)، خبر بده؛ اگر این آیه فرض است با آیه «لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم...» (نساء، 129) تناقض دارد. خداوند که حکیم است این گونه سخن نمی‌­گوید. هشام برای به دست آوردن پاسخ امام صادق (ع)، به مدینه رفت و امام فرمود: آیه «فانکحوا ما طاب...»، یعنی در نفقه ولیکن آیه «ولن تستطیعوا»، یعنی در مودت و دوستی. [48]

یکی از سؤالات ابن ابی العوجا از امام (ع) درباره گونه‌­های مختلف مرگ مردم بود. امام (ع) جواب دادند: اگر علت مرگ مردم یکی بود، مردم ایمن بودند تا علت بیاید و خداوند دوست ندارد مؤمن چنین حالتی داشته باشد و از مرگ غافل باشد. [49]

مسئله دیگری که ابن ابی العوجا مطرح کرد، درباره ارث زن بود که هنوز نیز مورد سؤال می‌­باشد؛ وی پرسید: چرا زن که ضعیف است یک سهم دارد و مرد قوی، دو سهم؟ امام فرمودند: زیرا اسلام جهاد و سربازی را از زن برداشته؛ مهر و نفقه را بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان خاطی باید دیه بپردازند، زن از مشارکت با دیگران در پرداخت دیه معاف شده است؛ از این رو، سهم زن در ارث از مرد کمتر است. [50]

این ابی العوجا، از زندیق­؛های معاصر با امام صادق(ع) بود. او به ماوراءالطبیعه و معاد اعتقاد نداشت. هم­؛چنین، وی به لایبالی­؛گری و دهری­؛گری گرایش داشت. علی­؛رغم آن که این ابی العوجا سعی کرده است که استدلال­؛های فلسفی و کلامی ارائه ­؛دهد؛ در واقع بحث­؛های او عقلانی و برای یافتن حقیقت نبوده، بلکه از تعصب به عقاید گذشته ناشی می­؛شده است. با این همه، امام صادق(ع) از بحث با او خودداری نکردند؛ به وی آزادی اظهار عقیده، حتی عقاید متعصبانه و غرض آلود را دادند؛ او را به سؤال کردن تشویق و از این که گره و نکته­؛ای در ذهن او مبهم باقی بماند جلوگیری کردند؛ شیوه بحث او (خبر دادن از آینده) و این که هیچ کس این سؤال را نمی­؛کند، غلط دانستند، زیرا او از آینده خبر ندارد؛ و به جای بحث­؛های پیچیده و استفاده از اصطلاحات [مشکل علمی]، با آوردن نمونه­؛های تجربی و تمثیلی و نیز ارائه استدلال منطقی به پاسخ پرداختند. این شیوه، این ابی العوجا را به تمجید از امام واداشت و او به عقل و متانت و سخنان معجزه­؛آسای آن حضرت اعتراف کرد.

پی­؛نوشت­؛ها

* عضو هیأت علمی دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

- 1 . به نام­؛های محمد بن ابی العوجا، ر.ک: اسماعیل بن عمر ابن کنیر، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیري (بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1408)، ج 10، ص 121 و هم­؛چنین به نعمان بن ابی العوجا نیز او را خوانده­؛اند، ر.ک: ابن الندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد (تهران، امیرکبیر، 1366)، ص 601.
- 2 . احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف (دمشق، دارالبیظه العربیه، 1998)، ج 3، ص 105.
- 3 . مؤلف نامعلوم، اخبار الدوله العباسیه (بیروت، دارالطلیعه، بی­؛تا)، ص 389.
- 4 . عبدالحسین زرین­؛کوب، تاریخ مردم ایران (تهران، امیرکبیر، 1367)، ص 75.
- 5 . صدوق، توحید (قم، جماعه المدرسین، 1378)، ص 753؛ احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج (النجف، دارالنعمان، 1386/ق/1966م) ج 7، ص 74.
- 6 . ابن حجرعسقلانی، لسان المیزان (بیروت، الاعلمی للمطبوعات، 1390/ق/1971م)، ج 4، ص 52.
- 7 . محمد بن یعقوب الکلینی در اصول کافی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1388ق) ج 1، ص 78 و صدوق در التوحید، (قم، جامعه المدرسین، 1404ق) ص 298 نوشته­؛اند که پس از صحبت با امام صادق(ع) در هنگام حج دچار دردی در ناحیه شکم گردید و بعد در گذشت. ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، پیشین، ج 4، ص 52 تاریخ مرگ او را در سال 160ه ذکر کرده است.
- 8 . بلاذری، پیشین، ج 3، ص 106.
- 9 . مفصل بن عمرو، توحید مفصل (تهران، صدر، بی­؛تا)، ص 109؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار (بیروت، الوفاء، 1403/ق/1983م)، ج 110، ص 343.
- 10 . محمدبن عمر الرازی، المحصول فی علم اصول الفقه (الریاض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، بی­؛تا)، ج 4، ص 36.
- 11 . محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک (بیروت، الاعلمی، بی­؛تا)، ج 6، ص 799؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بیروت، داراحیاء التراث، 1408/ق/1989م)، ج 4، ص 387؛ ابن کنیر، پیشین، ج 10، ص 121.
- 12 . زندیق در اصل کلمه­؛ای فارسی است که در سده­؛های دوم تا چهارم/هشتم تا دهم میلادی، معانی گوناگونی یافت، ر.ک: جوالیقی، المغرب (تهران، 1966م)، ص 166.7؛ مرتضی عسکری، صد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه محمد سردارنیا (تهران، کوکب، 1361)، ص 30.29؛ حسین عطوان، الزندقه و الشعوبیه (بیروت، دارالجیل، بی­؛تا)، ص 13.12. البته وجود زندقه دست­؛آویزی برای سیاست­؛مداران گردید که مخالفانشان را به این نام بخوانند، برای همین نمی­؛توان همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده­؛اند «زندیق» دانست.
- 13 . محمدبن حبیب البغدادی، المنطق فی اخبار قریش، (بی­؛جا، عالم الکتب، بی­؛تا) ص 388؛ عباس زریاب، سیره رسول الله (تهران، سروش، 1370)، ص 136.
- 14 . طبری، پیشین، ج 6، ص 433.
- 15 . عبدالحسین زرین­؛کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، (تهران، امیرکبیر، 1373)، ص 427؛ همو، کارنامه اسلام (تهران، امیرکبیر، 1369)، ص 104 و نیز ر.ک: عباس زریاب، «ابن مقفع»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 67.
- 16 . ابن الندیم، پیشین، ص 601.
- 17 . مطهر بن الطاهر المقدسی، البدء و التاریخ (القاهره، مکتبه ثقافة الدینیه، بی­؛تا)، ج 1، ص 90.
- 18 . زرین­؛کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص 104.
- 19 . زرین­؛کوب، تاریخ مردم ایران کشمکش با قدرتها، (تهران، امیرکبیر، 1367) ص 530.
- 20 . ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، (قم، نشر ادب الحوزه، 1405)، ج 13، ص 400.
- 21 . همان، ص 75.
- 22 . جلالی «ابن ابی العوجا»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 2، ص 689.
- 23 . ابن الندیم، پیشین، ص 584.9.
- 24 . عبدالحسین زرین­؛کوب، با کاروان اندیشه (تهران، امیرکبیر، 1369)، ص 41.
- 25 . شریف مرتضی، امالی المرتضی (قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، 1325/ق/1907م)، ص 96.95؛ به عبدالکریم بن ابی العوجا بگو اسلام را به کفر فروختی و از دین خارج شدی؛ نماز نخوان و روزه نگیر و اگر روزه گرفتی، اندکی از روز را روزه بدار. اهمیت نده هنگامی که به شراب کهنه دسترسی پیدا کردی، مگر این که آزاد نباشی. ای کاش می­؛دانستم صبح روزی که بین سپاه بودی، آیا یکتاپرست بودی و یا زندیق بودی. این شعر را ابن حجر در لسان المیزان، پیشین، ج 4، ص 52، به صورت دیگر نوشته است.
- 26 . شیخ مفید، الارشاد فی حج علی العباد (بی­؛جا، دارالمفید، 1413)، ج 2، ص 201.
- 27 . مفصل بن عمرو، پیشین، ص 7-8.
- 28 . شریف المرتضی، پیشین، ص 88.
- 29 . بلاذری، پیشین، ج 3، ص 106.

- 30 . مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران (قم، ص 1371)، ص 40.
 - 31 . طبري، پیشین، ج 6، ص 299؛ ابن اثیر، پیشین، ج 3، ص 9؛ ابن جوزي، المنتظم في تاريخ الامم و الملوك (بيروت، دارالكتب العلميه، 1412هـ/1992م)، ج 8، ص 184؛ بلاذري، پیشین، ج 3، ص 96؛ شريف المرتضي، پیشین، ج 1، ص 88.
 - 32 . ابن خلکان، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، حققه احسان عباس، (بيروت، دارصادر، 1970م) ج 3، ص 469.
 - 33 . شعر ابن مقفع اين است:
 رزئنا ابا عمر و لا حي مثله
 طله ريب الحادثات بمن فجع
 فان تك قد فارقتنا و تركتنا
 ذوي حله ما في انسداد لها طمع
 فقد جر نفعنا فقدا لك اننا
 امنا كل الرزايا من الجزع
 - مصیبت ابا عمر را دیدیم، هیچ زنده‌­؛ای مثل او نیست. اختیار وقوع حوادث با خداست. اگر ما را رها کردی طمع دوستان در شما تمام نمی‌­؛شود. از دست دادن تو این سود را برای ما داشت که در هیچ مصیبتی بی‌­؛تابی نکنیم شریف المرتضی، پیشین، ص 95.
 - 34 . کلینی، پیشین، ج 1، ص 78.
 - 35 . همان، ج 1، ص 96.
 - 36 . همان، ص 76.7.
 - 37 . همان، ص 78و75؛ احمد بن علي الطبرسي، الاحتجاج، (النجف، دارالنعمان، 1386ق/1966) ج 2، ص 75.
 - 38 . زرین‌­؛کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص 102.
 - 39 . در خبر صدوق سخن از ابن مقفع نیست، بلکه فقط نوشته است: «فجلس اليه في جماعه من نظرائه»، صدوق، التوحيد، پیشین، ص 254. همو، من لايحضره الفقيه (قم، جامعه المدرسين، 1404ق)، ج 2، ص 749؛ الفضل بن الحسن الطبرسي، اعلام الوري باعلام الهدى (قم، مؤسسه آل البيت، 1417)، ج 1، ص 547؛ شيخ مفيد، پیشین، ج 2، ص 201؛ محمد بن علي الكراچكي، كنزالفوائد (قم، مكتبة المصطفوي، 1410ق)، ص 220.
 - 40 . کلینی، پیشین، ج 1، ص 171؛ صدوق، توحيد، ص 254.
 - 41 . ابوالقاسم الموسوي الخويي، معجم الرجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة (تحقيق لجنة التحقيق) (بي‌­؛جا، بی‌­؛تا، 1413ق) ج 40، ص 180.
 - 42 . ابن شهرآشوب، مناقب آل‌­؛ابي‌­؛طالب (النجف، الحيدريه، 1376ق/1956م)، ص 780.
 - 43 . مفضل، پیشین، ص 10.9؛ عباس القمي، الانوار البهيه في تواريخ الحجج الالهيه (قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1417ق)، ص 158.
 - 44 . مفضل، بن عمرو، پیشین، ص 14.
 - 45 . صدوق، توحيد، پیشین، ص 295؛ ابوجعفر محمد الطوسي، اختيار معرفة الرجال معروف برجال الكشي (قم، آل‌­؛البيت، 1404ق)، ج 2، ص 430؛ شيخ طوسي در اين كتاب از قول ابوجعفر احوال مؤمن الطاق عنوان کرده که جواب پرسش را امام(ع) به او دادند. هم‌­؛چنين ر.ک: ابوالقاسم موسوي الخويي، پیشین، ج 18، ص 40.39.
 - 46 . مفضل بن عمرو، پیشین، ص 6؛ احمد بن علي الطبرسي، پیشین، ج 2، ص 42؛ قطب‌­؛الدين الراوندي، الخرائج و الجرائح (قم، مؤسسه الامام المهدي، بی‌­؛تا)، ج 2، ص 71.
 - 47 . شيخ طوسي، الامالي، (قم، دارالتقافه، 1414ق) ص 581.
 - 48 . همو، تهذيب الاحكام، التحقيق حسن الخراسان (دارالكتب الاسلاميه، 1365)، ج 7، ص 420؛ المحقق البحراني، الحقائق الناضره، (قم، جامعه المدرسين، 1409)، ج 24، ص 58.9.
 - 49 . ابن شهرآشوب، پیشین، ص 280.
 - 50 . طوسي، تهذيب الاحكام، پیشین، ج 9، ص 274؛ علي بن عيسي الاربلي، كشف الغمه في معرفة الائمه (بيروت، دارالاضواء، 1405ق/1985م)، ص 217؛ محمد بن الحسن الحرالعالمي، الوسائل الشيعه (بيروت، داراحياء التراث العربي)، ج 24، ص 93.
- منابع
- ابن اثير، عزالدين علي، الكامل في التاريخ، حققه و ضبط اصوله و علق حواشيه علي شيري (بيروت، داراحياء التراث العربي، 1408ق/1989م).
 - ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي ، المنتظم في تاريخ الامم و الملوك، تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا (بيروت، دارالكتب العلميه، 1412ق/1992م).
 - ابن حجرعسقلاني، شهاب‌­؛الدين احمد، لسان الميزان، الطبعة الثانية (بيروت، الاعلمي للمطبوعات، 1390ق/1971م).
 - ابن خلکان، شمس‌­؛الدين احمد، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، حققه احسان عباس، (بيروت، دارصادر، 1970م).
 - ابن شهرآشوب، مناقب آل‌­؛ابي‌­؛طالب، التحقيق لجنة من اساتذه النجف الاشرف، (النجف، الحيدريه، 1376ق/1956م)
 - ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البدايه و النهايه، تحقيق علي شيري (بيروت، داراحياء التراث العربي، 1408).
 - ابن النديم، محمد بن اسحاق، كتاب الفهرست، ترجمه و تحقيق محمد رضا تجدد (تهران، اميركبير، 1366).
 - الاربلي، علي بن عيسي، كشف الغمة في معرفة الائمه (بيروت، دارالاضواء، 1405ق/1985م).
 - البحراني، يوسف، الحقائق الناضره في احكام العتره الطاهره، تحقيق محمدتقي الايرواني، (قم، جامعه المدرسين، 1409)
 - البغدادي، محمد بن حبيب، المنطق في اخبار فريش، صححه و علق عليه خورشيد احمد فاروق، (بي‌­؛جا، بی‌­؛تا، عالم الكتب).
 - بلاذري، احمد بن يحيي، انساب الاشراف، تحقيق محمود الفردوس العظم (دمشق، داراليقظه العربيه، 1998).
 - جلالی مقدم، مسعود، «ابن ابي العوجا»، دايرةالمعارف بزرگ اسلامي، ج 2.
 - الحرالعالمي، محمد بن الحسن، الوسائل الشيعه، التحقيق محمد الرازي (بيروت، داراحياء التراث العربي، بی‌­؛تا)

- الرازي، محمد بن عمر، المحصول في علم اصول الفقه (الرياض، جامعة الامام محمد بن سعود الاسلاميه، بي­؛تا).
- الراوندي، قطب­؛ الدين، الخرائج و الجرائح (قم، مؤسسه الامام المهدي، بي­؛تا).
- زرياب، عباس، «ابن مقفع»، دايرهالمعارف بزرگ اسلامي، ج 4.
- _____، سيره رسول الله، بخش اول: از آغاز تا هجرت (تهران، سروش، 1370).
- زرین­؛کوب، عبدالحسين، با کاروان اندیشه (تهران، اميرکبير، 1369).
- _____، تاريخ ايران بعد از اسلام (تهران، اميرکبير، 1373).
- _____، تاريخ مردم ايران، کمکش با قدرتها (تهران، اميرکبير، 1367).
- _____، کارنامه اسلام (تهران، اميرکبير، 1369).
- شريف مرتضي، امالي المرتضي، التحقيق احمد بن الامين الشنقيطي (قم، مكتبة آية الله العظمي المرعشي النجفي، 1325ق/1907م).
- صدوق، التوحيد، تحقيق هاشم الحسيني الطهراني (قم، جماعه المدرسين، 1378).
- _____، من لا يحضره الفقيه، التحقيق علي­؛اكبر غفاري (قم، جامعه المدرسين، 1404ق).
- الطبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، التحقيق محمداقبر الخراسان (النجف، دارالنعمان، 1386ق/1966م).
- الطبرسي، الفضل بن الحسن، اعلام الوري باعلام الهدى (قم، مؤسسه آل ­؛ليب، 1417ق).
- طبري، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك (بيروت، الاعلامي، بي­؛تا).
- طوسي، محمد بن الحسن، الامالي، (قم، دارالثقافه، 1414).
- _____، اختيار معرفه الرجال معروف برجال الكشي، تصحيح و تعليق محمداقبر الحسيني و مهدي الرجائي (قم، آل ­؛ليب، 1404).
- _____، تهذيب الاحكام، التحقيق حسن الخراسان، الطبعة الرابعه (قم، دارالكتب الاسلاميه، 1365).
- عسكري، مرتضي، يكصد و پنجاه صحابي ساختگي، ترجمه عطاء محمد سردارنيا (تهران، كوكب، 1361).
- عطوان، حسين، الزندقه و الشعوبيه في العصر العباسي الاول (بيروت، دارالجيل، بي­؛تا).
- القمي، عباس، الانوار البهيه في تواريخ الحجج الالهيه (قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1417ق).
- الكراچكي، محمد بن علي، كنزالفوائد، الطبعة الثانيه (قم، مكتبة المصطفوي، 1410).
- الكليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، صححه و علق عليه علي­؛اكبر الغفاري (تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1388ق).
- المجلسي، محمداقبر، بحارالانوار، الطبعة الثانيه (بيروت، الوفاء، 1403ق/1983م).
- مطهری، مرتضي، خدمات متقابل اسلام و ايران (قم، صدرا، 1371).
- مفضل بن عمرو، توحيد مفضل، با مقدمه محمدتقي شوشتری، ترجمه محمداقبر مجلسي (تهران، صدر، بي­؛تا).
- مفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد في حجج علي العباد، تحقيق مؤسسه آل ­؛ليب، تحقيق التراث (قم، دارالمفيد، 1413).
- المقدسي، مطهر بن الطاهر، البدء و التاريخ (القاهره، مكتبة ثقافة الدينيه، بي­؛تا).
- الموسوي الخويي، ابوالقاسم، معجم الرجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، تحقيق لجنة التحقيق، الطبعة الخامسه، (بي­؛جا، بي­؛تا، 1413ق).
- _____، اخبار الدوله العباسيه، تحقيق عبدالعزيز الدوري، عبدالجبار المطلبي (بيروت، دارالطليعه، بي­؛تا).

دکتر طاهره عظیم­؛زاده طهراني

سایت شارح